

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Reports

گزارشها

فرستنده: سیما میرزاده

۱۴ جولای ۲۰۲۵

رنج، توهین، تحقیر، غارت؛

گزارشی تکان دهنده از وضعیت زنان و کودکان افغان در ایستگاه مرزی الغدیر

ماه‌هاست که روند اخراج مهاجران افغانستان از ایران سرعت گرفته، اما آنچه بعد از جنگ ۱۲ روزه رخ داد، از نظر سرعت عملیات اخراج و تعداد مهاجرانی که ردمرز شده یا در مسیر اخراج قرار گرفته‌اند، شاید با هیچ زمان دیگری قابل مقایسه نباشد. بعضی آمارهای غیررسمی نشان می‌دهند که تنها در یکروز، ۶۰ هزار نفر از مهاجران به آن سوی مرز اخراج شده‌اند.

به گزارش هم‌میهن، آمارهای رسمی هم اگرچه تفاوت زیادی با شنیده‌ها دارند اما حاوی عده‌های بسیار بزرگی‌اند. آنطور که نادر یاراحمدی، مشاور وزیر و رئیس مرکز امور اتباع و مهاجران خارجی وزارت کشور گفته، افزون بر ۷۷۲ هزار نفر به گفته او، «اتباع غیرمجاز افغانستان»، از ابتدای امسال تاکنون به کشورشان بازگشته‌اند. به گفته او، ۶۷ درصد این افراد از گذرگاه رسمی دوغارون، ۳۲ درصد از مرز میلک و یک‌درصد از مرز ماهیرود به سمت افغانستان رفته‌اند. نادر یاراحمدی چندروز پیش هم گفته بود که در هفته منتهی به ۱۷ تیرماه-سرطان-، فقط در یکروز، ۲۹ هزار نفر از مرز بیرون فرستاده شده‌اند.

این درحالی است که ظرفیت اردوگاه الغدیر یکی از سه اردوگاه اصلی مرزی، چیزی حدود سه هزار نفر بیشتر نیست. شاهدان محلی می‌گویند، ازدحام بالای مهاجران اخراجی در اردوگاه‌هایی که ظرفیت جمعیتی کمتر از این را هم نداشته‌اند، شرایط بسیار غم‌انگیزی را برای آنها رقم زده است؛ موضوعی که یاراحمدی هم آن را تأیید می‌کند اما اختلاف درباره عمق رنج مهاجران بین اظهارنظرهای رسمی و گزارش‌های غیررسمی همچنان وجود دارد.

تن بچه زیر آفتاب می‌سوخت

مهاجران اخراجی به دو دسته اصلی تقسیم می‌شوند؛ کسانی که دستگیر شده‌اند و کسانی که بعد از هوشدارها و محرومیت‌ها، داوطلبانه به اردوگاه‌های شهرهای خودشان مراجعه کرده‌اند و بعد به اردوگاه‌های مرزی فرستاده شده‌اند. سختگیری‌ها درباره گروه اول بیشتر است اما درنهایت همگی به اردوگاه‌های مرزی آورده می‌شوند تا از سه گذرگاه دوغارون در خراسان رضوی، میلک و هیرمند در استان سیستان و بلوچستان، به افغانستان فرستاده شوند.

گزارش‌های مردمی و فعالان اجتماعی نشان می‌دهد در روزهای اول شدت گرفتن روند اخراج، وضعیت در همه اردوگاه‌ها بد بوده اما حالا آنچه در اردوگاه الغدير در سيستان و بلوچستان می‌گذرد، قابل مقایسه با دوتای دیگر نیست.

«مریم» یکی از زنانی است که همسر، دو پسرش و کل خانواده‌ی خواهرش در اردوگاه الغدير زاهدان بوده‌اند اما مریم و دخترش تصمیم گرفته‌اند هرطور شده فعلاً در ایران بمانند. او درباره‌ی وضعیت خانواده و فامیلش در اردوگاه می‌گوید: «یکی از پسرانم را جلوی محل کارش که نگهبانی می‌داد، بازداشت کردند. سه روز هیچ خبری از او نداشتیم تا این که فهمیدیم او را می‌فرستند زاهدان. ما خودمان می‌خواستیم برای رفتن اقدام کنیم. قرار بود مردها بروند، ما بمانیم و ببینیم آنها در افغانستان چه کار می‌توانند بکنند، اگر امکان زندگی بود من و دخترم هم برویم. خانواده‌ی خواهرم اما تصمیم گرفتند همه با هم بروند که پیش هم باشند. آنقدر جمعیت در اردوگاه الغدير زیاد بود که سه روز تمام معطل شده بودند.

در این سه‌روز چندبار با هم حرف زدیم. می‌گفت روز اول حتی یک سایبان نبوده. کل روز زیر آفتاب نشسته بودند چون داخل سوله‌ها از بیرون بدتر بوده و هیچ وسیله‌ی خنک‌کننده‌ای وجود نداشته است. خواهرم می‌گفت، تن بچه‌ها زیر آفتاب می‌سوخت. مجبور شده بود پسر کوچکش را که سه‌ساله است لخت کند، چادرش را سایبان بگذارد بلکه بچه تلف نشود. آب هم خیلی کم بوده و خواهرم بین این که آب را به بدن بچه بزند تا خنک شود یا آن را برای خوردن نگه دارد، مانده بود. به آنها گفته بودند چند ساعت بیشتر معطل نخواهند شد اما کارشان دو شب و سه روز طول کشید.»

امکانات بهداشتی برای زنان هم تعریفی نداشته است: «هرکس هرچه داشته، خودش برده بوده. خانواده‌های ما را از یزد با اتوبوس بردند. البته هزینه‌ی اتوبوس را از هر نفر گرفتند. مبلغ دقیق را نمی‌دانم اما فکر کنم دو میلیون تومان از هرکس گرفتند. از بعضی‌ها بیشتر هم گرفته بودند. اردوگاه خیلی شلوغ بوده و مأموران هم اخلاق خوبی نداشته‌اند. وسایل زنانه مثل نوار بهداشتی، پوشک بچه و اینطور چیزها هم نبوده. هرکس خودش برده بوده اما بعضی‌ها هم نداشته‌اند و باید همان‌جا از فروشگاه می‌خریدند آن هم به قیمت چندبرابر، تازه اگر داخل فروشگاه پیدا می‌شد.

حتی آب هم یک بطری کوچک ۵۰ هزار تومان بوده که همان هم به اندازه‌ی کافی گیر نمی‌آمده. خواهرم خیلی نگران بود که مدت ماندن‌شان بیشتر طول بکشد یا آن‌طرف مرز هم معطل شوند و پسر کوچکش از گرما از بین برود. شنیده بود که چندتا بچه مرده‌اند. حالا آن‌طرف مرزند، هنوز با او حرف نزده‌ام.»

این فقط زنان داخل اردوگاه‌ها نیستند که در جریان اخراج مهاجران، رنج بزرگ آوارگی را تحمل می‌کنند، گروهی از زنان که به‌واسطه‌ی دستگیری شوهران، پسران و پدران‌شان در بهر اردوگاه‌ها شده‌اند تا ردی از آنها پیدا کنند هم در این رنج شریکند. سمیه یکی از آنهاست که چهار روز است به اردوگاه عسکرآباد ورامین سر می‌زند تا ردی از دو پسرش پیدا کند: «یکبار تلفون کردند و گفتند که آنها را گرفته‌اند. یکی‌شان ۱۵ ساله است و آن یکی ۲۳ ساله است. شوهرم سال گذشته فوت کرد و خرج من و سه دخترم را این دو پسر می‌دهند. البته من و دخترها هم کارگری می‌کنیم اما الان اوضاع خیلی خراب شده. اگر پسرها نتوانند بعداً به ایران برگردند ما باید برویم پیش آنها اما نمی‌دانم چطور باید برویم.

ما ۱۶ سال است که در ایران زندگی می‌کنیم.»

سینا، یکی از دانشجویان افغان است که تجربه‌ی حضور در اردوگاه عسکرآباد را دارد. او درباره‌ی حضور بچه‌ها در اردوگاه‌ها می‌گوید: «بین دستگیر شده‌ها، پسرهای نوجوان هم هستند؛ پسر بچه‌هایی که از محل‌های کار دستگیر می‌شوند. در مواردی سن و سال آنها قبول می‌شود و بعد از مدتی اجازه می‌دهند که خانواده‌ها بیایند دنبال‌شان؛ البته زنان خانواده می‌آیند چون مردان اگر بیایند خودشان دستگیر می‌شوند.

در موارد زیادی هم، سن بچه‌ها از آنها پذیرفته نمی‌شود و بچه‌ها هم در کنار مردان برای طی کردن روند ردمرز قرار داده می‌شوند و محل نگهداری آنها جدا نیست. روندی که به‌طور کلی واقعاً تحقیرآمیز و آسیب‌زننده است. در تکتک

مراحل، کرامت انسانی فرد از او گرفته می‌شود. امکانات بهداشتی، غذا و نوشیدنی هم واقعاً یک شوخی است. من خودم چهار روز تمام غذا نخوردم. خودم را با چیزهای کوچکی که از بوفه می‌خریدم سیر می‌کردم تا روز بگذرد.»

نیلوفر، مددکاری که چندبار در هفته برای پیگیری امور مهاجران به اردوگاه عسکرآباد ورامین می‌رود، می‌گوید: «اغلب کسانی که برای پیگیری می‌آیند، زنان هستند. بنابراین هرروز تعداد زیادی زن، ساعت‌ها زیر آفتاب معطل می‌شوند بلکه به کارشان رسیدگی شود. رسیدگی هم واقعاً اقتضاح است. مسؤولی که آنجا نشسته و قاعدتاً قرار است با مهاجران سروکار داشته باشد به‌محض این که کوچکترین مشکلی وجود داشته باشد فرد را حواله می‌دهد به فردا. کافی است کمی لهجه را متوجه نشود یا کوچکترین ایرادی در پرونده ببیند، زن بیچاره را رد می‌کند.

زنان باید با گریه و التماس کارشان را پیش ببرند. خیلی از آنها کس و کارشان را گم کرده‌اند و به هوای پیدا کردن آنها به اینجا می‌آیند و چیزی که گیرشان می‌آید بیشتر تحقیر و توهین است تا رسیدگی.» آوارگی سخت است اما اردوگاه‌های مهاجران افغانستان جایی است که می‌شود به وضوح دید، وقتی زن باشی همه‌چیز سخت‌تر هم می‌شود.

درحالی‌که مسؤولان اردوگاه‌های مرزی از ارسال کمک‌های مردمی استقبال می‌کنند، در سایر اردوگاه‌ها به‌ویژه اردوگاه‌های تهران کمک‌ها بر راحتی دریافت نمی‌شوند میلاد که مشغول کمک‌رسانی است، می‌گوید: «مردم ظرف ۴۸ ساعت بیشتر از ۱۲ میلیون تومان به گروه آنها داده‌اند تا برای مهاجران آب و خوراکی سبک تهیه شود اما اردوگاه خاوران و اردوگاه عسکرآباد تهران هیچ‌کدام بر راحتی این کالاها را قبول نمی‌کنند و حتی اجازه توزیع راحت و بی‌دردسر بین زنان و کودکانی که در حال وارد شدن به اردوگاه خاوران بوده‌اند را نمی‌دهند.»

کمک ایرانی‌ها به افغان‌ها

در روزهای گذشته، تعدادی از فعالان اجتماعی از داخل ایران به مرزها رفته‌اند تا بتوانند بدرقه بهتری برای مهاجران افغانستان داشته باشند و به آنها کمک کنند. محمد، یکی از طلاب مدارس دینی سیستان و بلوچستان است که این روزها مشغول کمک‌رسانی به داخل اردوگاه الغدیر است. او می‌گوید: «خانم اوضاع خیلی بد بود، واقعاً بد بود، هنوز هم بد است اما روزهای اول واقعاً می‌توانم بگویم که یک فاجعه به‌تمام‌معنا بود و بیشترین نگرانی ما هم برای زنان و بچه‌ها بود؛ چون دائم از داخل اردوگاه اعلام می‌شد که کمبود شیرخشک، وسایل بهداشتی و نوشیدنی وجود دارد یا بچه‌ها اسهال گرفته‌اند و زنان دسترسی به آب تمیز برای شست‌وشوی خودشان و بچه‌هایشان ندارند.

هنوز هم شرایط واقعاً بد است، آن موج بالای ۱۰ هزار نفری که وارد اردوگاه شده بود، فروکش کرده اما هنوز هم هر روز ۵-۶ هزار نفر داخل اردوگاهی هستند که حتی برای دو هزار نفر هم امکانات درست و حسابی ندارد. ما در این چندروز سعی کرده‌ایم گروه‌ها را برای کمک سازماندهی کنیم. مسؤولان هم بیشتر پذیرای کمک‌ها شده‌اند چون می‌بینند که همین کمک‌ها اوضاع را در روزهای اخیر بهتر کرده و اصلی‌ترین امکانات با کمک‌های مردمی تهیه شده است. روزهای اول حتی امکان کمک‌رساندن به داخل به‌راحتی وجود نداشت.»

او می‌گوید که زنان و بچه‌ها در گروه دستگیر شده‌ها نیستند بلکه در گروه داوطلب‌ها هستند؛ به همین دلیل همراه خودشان وسیله داشته‌اند اما اولاً بسیاری از آنها از نظر اقتصادی ضعیف‌تر از آن هستند که چیز زیادی آورده باشند. ثانیاً خیلی از آنها آمادگی لازم را نداشته‌اند، مردان خانواده دستگیر شده‌اند و اینها هم به هوای همراهی با مردان آمده‌اند. اغلب هم فکر نمی‌کرده‌اند که تا این اندازه معطل شوند. به خیلی از آنها گفته شده بود که دو ساعت هم معطلی ندارند اما ناگهان دو روز گرفتار شدند.»

«س» هم از مددکارانی است که داوطلبانه به سیستان و بلوچستان رفته تا به مهاجران در آستانه اخراج کمی برسانند. او توانسته به داخل اردوگاه سر بزند و در شرایط کاملاً کنترل شده، بعضی قسمت‌ها را ببیند. «ما قبل از ورودمان هم می‌دانستیم که شرایط اردوگاه بد است، به‌ویژه برای زنان و بچه‌ها که آسیب‌پذیرتر هستند و نیازهای ویژه دارند. می‌دانستیم اوضاع با چیزی که می‌گویند خیلی فرق می‌کند بنابراین وقتی وارد شدیم خیلی تعجب نکردیم. کل اردوگاه سه سوله خیلی بزرگ دارد که دو تا از آنها خنک‌کننده دارند اما خنک‌کننده‌هایی که به هیچ وجه پاسخگوی این گرما و خشکی هوا نیستند.

بنابراین اغلب افراد ترجیح می‌دهند بیرون بمانند چون هوای داخل سوله‌ها به شدت خفه است و جریان ندارد. روزهای اول حتی سایبان درست و حسابی در محوطه هم نبود و در روزهای بعد با کمک‌های مردمی، سایبان برزنتی نصب شد که حداقل مادران با لباس خودشان برای بچه‌ها سایبان درست نکنند. بنابراین گرمای هوا واقعاً کشنده است، به‌ویژه اگر قرار باشد وضعیت چندروز ادامه پیدا کند. یک فروشگاه بسیار پر ازدحام هم وجود دارد که می‌گویند یک بطری کوچک آب را حتی تا ۶۰ هزار تومان می‌فروشد. در این ازدحام طبیعتاً کسانی که بیرون می‌مانند و چیزی گیرشان نمی‌آید، زن‌ها و بچه‌ها هستند.

چیزی به‌عنوان حمام وجود ندارد که در صورت ضرورت، کسی بتواند استفاده کند و سرویس‌های بهداشتی وضعیت بسیار بدی دارند. نمی‌خواهم حالتان را بد کنم اما سرویس بهداشتی که من از نزدیک دیدم کاملاً پُر بود، نه این که فقط کاسه یا فضای داخلی سرویس پُر باشد، بلکه تا توی راهروی سرویس پُر بود و عملاً نمی‌شد از آن بدون آلودگی استفاده کرد. حالا شما تصور کنید که یک زن یا بچه بخواهند از این سرویس‌ها استفاده کنند، چه خطراتی می‌تواند آنها را تهدید کند.

از نظر امکانات درمانی هم اوضاع بد است. یک بهداری در جایی بسیار دورتر از محل اسکان مهاجران قرار دارد که آدم سالم برای رسیدن به آن از پا می‌افتد، چه برسد به کسی که مشکلی دارد یا بچه‌ای که بیمار شده. در این بهداری یک پزشک مقیم است که امکانات خاصی ندارد. در ورودی اردوگاه هم محل استقرار هلال‌احمر دیده می‌شود که بعضی امکانات را دارد اما پزشک ندارد. عجیب این که حتی این دو بخش با هم هماهنگ نیستند که کمبودهای هم را پوشش بدهند و هرکس کار خودش را می‌کند. می‌گویند اگر حال کسی واقعاً وخیم شود با کمک هلال‌احمر اعزام می‌شود.

«س» درباره کمبود شیرخشک نگران است: «از همان اول مشکل سرلاک وجود داشت و هنوز هم وجود دارد. خود خانواده‌ها باید شیرخشک تهیه کنند اما نیست، یعنی به‌طور کلی اینجا شیرخشک راحت گیر نمی‌آید و باید با کدملی شیرخشک بگیرند اما بچه مهاجر و مادرش که کدملی ندارند. بنابراین شیرخشکی برای خوردن هم ندارند. ما سعی می‌کنیم تا جای ممکن تهیه کنیم اما خودمان هم به درسر می‌افتیم. همین امروز بسختی و با چه بازی‌هایی توانستیم هشت عدد سرلاک تهیه کنیم و به داخل اردوگاه برسانیم برای بچه‌های گرسنه، اما معلوم نیست که باز هم این کار شدنی باشد یا نه.»

او ادامه می‌دهد: «اردوگاه دائم پُر و خالی می‌شود. ممکن است یک نفر زیر ۲۴ ساعت کارش راه بیفتد اما عده‌ای هم مجبور می‌شوند به دلایل مختلف مدت‌زمان بیشتری بمانند که یکی از دلایل این موضوع، نداشتن پول است. اینطور که ما پرسیدیم از هر نفر، دومیلیون و ۲۰۰ هزار تومان به‌شکل رسمی و قانونی گرفته می‌شود که یک‌میلیون و ۵۰۰ هزار تومان آن هزینه‌های مصوب دولتی است و ۷۰۰ هزار تومان هم هزینه اتوبوس. اگرچه بعضی‌ها می‌گفتند که از آنها رقم بیشتری خواسته شده. به‌هرحال بعضی‌ها که خانواده‌های پُرجمعیت هم هستند، نمی‌توانند این مبلغ را بپردازند مثلاً

خانواده پنج نفری که باید ۱۱ میلیون تومان بدهد، در موارد زیادی قادر به پرداخت نیست پس داخل اردوگاه نگه داشته می‌شود تا بتواند پول را جور کند؛ حالا یا خیرها بدهند یا آشنایان خودش یک جوری به دستش برسانند. به نظر می‌رسد که بخش زیادی از این پول باید برای امکانات رفاهی مهاجری که ناگهان به‌شکل ضربتی تصمیم به اخراجش گرفته شده، استفاده شود اما اینجا طوری رفتار می‌شود که انگار همین امکاناتی که گذاشته شده هم شکل صدقه دارد. حالا هم انگار چند نفر از بلاگرهای استان را به‌عنوان فعال رسانه‌ای برده‌اند بازدید از داخل اردوگاه، به‌جای این که درها را به روی رسانه‌های مستقل باز کنند تا شرایط آن‌طور که واقعاً هست، منعکس شود.»

میلاد هم یکی از کسانی است که این روزها مشغول کمکرسانی به اردوگاه‌های مهاجران اخراجی در تهران است و درباره‌ی آنچه همراه زنان و بچه‌ها هنگام رفتن به اردوگاه‌های مرزی دیده، می‌گوید: «آنطور که من دیدم کسی چیز زیادی به همراه ندارد، نهایتاً هر نفر یک ساک کوچک که بعید است ما یحتاج زیادی در آنها جا بشود.»

نگران بیمارانم هستم

ونوشه بحرانی، پزشک متخصص داخلی که از سال ۱۴۰۰ تجربه‌ی درمان داوطلبانه در سیستان و بلوچستان، به‌ویژه حاشیه‌ی زاهدان را دارد، حالا یکی از کسانی است که نشانه‌های نگران‌کننده‌ای از وضعیت زنان، کودکان و به‌طور کلی افراد آسیب‌پذیرتر در اردوگاه‌های این استان می‌بیند. او به «هم‌میهن» می‌گوید: «به ما اجازه ارتباط مستقیم با داخل اردوگاه داده نشده است، پس خودمان نرفته‌ایم و ندیده‌ایم که اوضاع چطور است. گفته می‌شود که یک بهداری دارند اما دارو و پزشک به اندازه ندارند.»

ما نشانه‌هایی می‌بینیم که گزارش‌ها درباره‌ی بد بودن شرایط را تأیید می‌کنند؛ مثلاً این که از ما داروهای مرتبط با اسهال، استفراغ و گرم‌زدگی می‌خواهند، خب پس مشخص است که خطر گرم‌زدگی به‌دلیل کمبود سیستم‌های سرمایشی ضروری، همچنین خطر ابتلا به اسهال و استفراغ به‌دلیل کمبود امکانات بهداشتی یا تغذیه‌ای مناسب وجود دارد و مواردی از این دست آنقدر هستند که صدای کمک‌خواستن‌شان به ما رسیده است. از آن‌طرف می‌دانیم که بچه‌ها در این موارد بسیار آسیب‌پذیرتر هستند و چنین وضعیتی می‌تواند حتی به قیمت جان آنها تمام شود. زنان هم به نسبت، نیازهای بهداشتی و ویژه‌تری دارند و وقتی خبر کمبود امکانات بهداشتی به ما می‌رسد، یعنی این زنان و بچه‌ها هستند که در خطر قرار دارند.»

او نگرانی‌های دیگری هم دارد: «راستش در این شرایط که با عجله اخراج می‌کنند، من خیلی زیاد نگران بیمارانم هستم مثلاً بیماری دارم که مبتلا به تالاسمی ماژور است؛ او باید دارو بگیرد، داروهایش هم باید داخل یخچال نگهداری شوند. مادرش دربدر دنبال این است که برایش مجوز بگیرد که اخراج نشود. این بچه تا به‌حال اصلاً افغانستان نبوده، برای من واضح است که این بیماران اگر به اردوگاه برده شوند، حتی اگر از این مرحله بگذرند آن‌طرف مرز حتماً می‌میرند. یا مثلاً بیماری که به دیالیز نیاز دارد چطور باید روند درمانش را در جایی که اصلاً تا به حال زندگی نکرده، هویت ندارد، پرونده و دسترسی و آشنائی ندارد ادامه بدهد؟»

تماس‌ها با مسؤولان اداره کل اتباع سیستان و بلوچستان همگی به در بسته می‌خورد. در نهایت علیرضا مرحمتی، معاون امنیتی استاندار سیستان و بلوچستان بعد از شنیدن گزارش‌های رسیده به هم‌میهن، خیلی کوتاه می‌گوید: «من همه این‌هائی را که گفتید، رد می‌کنم.»

شنبه ۲۱ تیر-سرطان-۱۴۰۴